

وداع با اسلحه

جنگ‌های آمریکا

- جنگ عراق**

جنگ عراق در ۲۰ مارس ۲۰۰۳ با حمله یک ائتلاف بین‌المللی به رهبری آمریکا و بریتانیا به عراق آغاز شد. نیروهای اصلی حمله‌کننده به عراق شامل ارتش‌های ایالات متحده آمریکا، پادشاهی متحده و لهستان بود. است. ولی ۲۹ کشور دیگر از جمله ژاپن، کر جنوبی، ایتالیا، اسپانیا و… با فرستادن بخشی از نیروهای نظامی و لجستیکی خود به همراهی با نیروهای ائتلاف در اشغال عراق نقش داشتند. همچنین برخی شرکت‌های پیمانکار تامین نیروی نظامی و امنیتی، با فرستادن ده‌ها هزار نفر از سربازان خود که دارای تابعیت کشورهای مختلف دنیا بودند،مسئولیت‌تأمین امنیت بخش‌های وسیعی از مراکز مهم تجاری عراق از جمله جابها و مراکز پالایش نفت را بر عهده داشتند.این جنگ با خروج آخرین تیپ رزمی آمریکایی در ۱۹ اگوست ۲۰۱۰ به‌طور رسمی خاتمه یافت. در تاریخ ۱۵ دسامبر ۲۰۱۱ با برگزاری مراسمی رسمی در فرودگاه بغداد واقع در منطقه سبز بغداد، با حضور وزیر دفاع وقت آمریکا، آمریکا رسماً به حضور نظامی خود در عراق پایان داد. لئون پانه‌تا در سخنرانی مراسم فوق گفت: جنگ عراق دارای ارزش بسیاری در خون‌ها و دلارها برای ما بود، حدود ۷۵۰ میلیارد دلار هزینه، ۴۵۰۰ کشته (۴۴۸۷ کشته) و ۲۲۰۰۰ مجروح، برای ایالات متحده. با خروج این نیروها، فقط ۱۵۹ نیروی نظامی در سفارت آمریکا در بغداد باقی می‌مانند و سایر نیروها به کویت یا به وطن مراجعت می‌کنند. در مراسم پایانی خروج این نیروها که بدون حضور رئیس‌جمهور و نخست‌وزیر عراق بر گزار شد، آمار بیش از صدهزار کشته از شهروندان عراقی اعلام شد.

جنگ ویتنام

جنگ ویتنام از سال ۱۹۵۵ تا ۱۹۷۵ بین نیروهای ویتنام شمالی و جبهه ملی از آزادی‌بخش ویتنام جنوبی معروف به «ویت‌کنگ» از یک‌سو و نیروهای ویتنام جنوبی و متحدانش به‌ویژه ایالات متحده آمریکا از سوی دیگر رخ داد. هدف ویتنام شمالی و ویت‌کنگ‌ها بیرون راندن نیروهای ایالات متحده آمریکا و متحدانش از ویتنام و سرنگون کردن حکومت ویتنام جنوبی و ایجاد یک کشور واحد بود. تمام این هدف‌ها در پایان جنگ ویتنام تأمین شد و کشوری که امروز جمهوری سوسیالیستی ویتنام نام دارد به وجود آمد. در سال ۱۹۵۰ رئیس‌جمهور ترومن ۳۵۵ نفر از افراد گروه کمک و مشاوره نظامی را برای آموزش و مشاوره به کمک فرانسه فرستاد تا بتواند سلطه مستعمراتی خود را در ویتنام حفظ کند. در ۱۹۵۴ نبرهای ویت مین شکست سختی در دین بی‌نقو به نیروهای فرانسه وارد کردند و در نتیجه فرانسه در کنفرانس ژنو، به استقلال سه کشور مستعمره خود یعنی کمبوج، لاوس و ویتنام رضایت داد اما در موافقتنامه‌های کنفرانس ژنو، ویتنام موافقا به دو بخش شمالی و جنوبی تقسیم شده بود. هدف ظاهراً آن بود که پس از رای‌گیری از مردم ویتنام تکلیف حکومت از این کشور معلوم شود. حکومت ویتنام جنوبی زیر رهبری نگودین‌دیم با تشویق آمریکا شرکت در مذاکرات مربوط به ترتیب این رای‌گیری سر باز زد. در همین دوره حکومت ویتنام جنوبی با حمایت آمریکا به سرکوب شدید کمونیست‌ها پرداخت و بسیاری از مردم به اتهام کمونیست بودن اعدام شدند. برخی از نیروهای ویت مین که در جنوب باقی مانده بودند دست به مقاومت مسلحانه علیه حکومت نگودین‌دیم زدند و نیروهای ویتنام شمالی نیز پس از مدتی به حمایت از این مبارزات در جنوب پرداختند. جبهه ملی آزادیبخش ویتنام جنوبی تشکیل شد. حکومت ویتنام جنوبی، افراد این جبهه را ویت‌کنگ می‌نامید که کوتاه شده عبارت «کمونیست ویتنامی» به زبان ویتنامی بود. در سال ۱۹۶۸ نیروهای ویت‌کنگ و ویتنام شمالی همزمان با عید تت و آغاز سال ویتنامی، حمله‌های گسترده‌ای را در سراسر ویتنام جنوبی آغاز کردند که به حمله عید تت مشهور شد. اگرچه این حمله‌ها از نظر نظامی موفقیت زیادی نداشت اما گسترده بودن و شدت آن و نیز پوشش جبری آن در سراسر سرحد و به‌ویژه در داخل آمریکا، افکار عمومی را به‌شدت بر ضد آمریکا بسیج کرد و د نظراتشان در جنگ در آمریکا را به دنبال داشت. دولت آمریکا به تدریج مجبور شد نیروهای خود را از ویتنام فرخواند و کار دفاع از حکومت ویتنام جنوبی را به خود آن حکومت بسپارد. در ۳۰ آوریل ۱۹۷۵ نیروهای ویت‌کنگ و ویتنام شمالی، سایگون را گرفتند و جنگ ویتنام به پایان رسید.

جنگ افغانستان

جنگ افغانستان در هفتم اکتبر ۲۰۰۱ توسط نیروهای ایالات متحده آمریکا با نام رسمی عملیات بلندمدت آزادی در پی حمله القاعده به رهبری اسامه بن‌لادن به نیویورک و واشنگتن در ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ و هشدار جورج دبلیو بوش رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا به گروه طالبان مبنی بر اخراج گروه تروریست القاعده از افغانستان و رد طالبان از این درخواست آغاز شد. به دنبال خودداری طالبان از پذیرش خواست ایالات متحده آمریکا فرمان حمله به افغانستان در روز هفتم اکتبر سال ۲۰۰۱ صادر شد. بریتانیا از سال ۲۰۰۲ جنگ‌های نظامی مستقل خود را آغاز کرد. هدف اصلی این جنگ، مبارزه و از بین بردن القاعده، طالبان و حامیان آن بود. تقریباً یک ماه بعد رژیم طالبان سقوط کرد و با برگزاری کنفرانس فُ، حامد کرزای به قدرت رسید و در انتخابات ریاست‌جمهوری افغانستان به‌مقام ریاست‌جمهوری برگزیده شد. در طول ماه‌های اولیه جنگ، نیروهای ایالات متحده دسترسی بسیار کمی از طریق زمین داشتند و بیشترین حملات آنها هوایی بود. نقشه این بود که نیروهای ویژه به همراه افسران باتجربه و (در شد CIA، به عنوان رابط بین ایالات متحده و نیروهای افغان ضد طالبان باشند. زمانی که ایالات متحده در حال جست‌وجوی اسامه بن لادن بود، نیروهای مجاهدین فشارهایی را مبنی بر حملات بر طالبان و حمایت بر کارهای آنها همراه با پایان‌سازی کار طالبان و به دست گرفتن کنترل کشور داشتند. در پایان سال ۲۰۰۹ تعداد غیرنظامیان این جنگ بیش از ۱۵۰۰ نفر برآورد شد. سازمان ملل متحد تعداد کشته‌های سال ۲۰۰۹ را ۲۴۰۰ نفر اعلام کرد که تعداد ۱۴۰۰ نفر از آنها به دست طالبان و ۴۴۵ نفر به دست نیروهای نظامی بین‌المللی کشته شده‌اند. در حال حاضر آمار دقیقی از تعداد کل کشته‌شدگان از آغاز این جنگ در سال ۲۰۰۱ تا به حال در دست نیست.



بهروز گرانپایه

«نظام آمریکایی به عنوان یک کلیت دچار مشکل واقعی است– و این سر آغاز مسیری است که پایان ارزش‌های تاریخی برابری، آزادی و دموکراسی واقعی و معنadar این نظام را بیان می‌کند.»
چامسکی با این نگرش، یکبار دیگر سیاست‌های خارجی و داخلی ایالاتمتحده را با نقدی بی‌رحمانه و ویرانگر به چالش می‌کشد. وی در کتاب ایالات شکست‌خورده که با زیرعنوان «سوءاستفاده از قدرت و حمله به دمو کراسی» منتشر شده است، می‌نویسد: انتخاب موضوعاتی که در فهرست نگرانی‌ها درباره حقوق ورفاه نوع انسان باید از رتبه بالایی برخوردار باشند، طبیعتاً موضوعی ذهنی است. اما گزینه‌های اندکی وجود دارد

که عینی و واقعی به نظر می‌رسند، زیرا آنها به طور مستقیم، با چشم‌اندازهای بقای معقول و شایسته انسان مرتبطند. در این بین، حداقل سه مورد وجود دارد: جنگ هسته‌ای، مصایب محیط‌زیستی و این واقعیت که دولت قدرت برجسته جهان، به شیوای عمل می‌کند که چنین فاجعه‌هایی را افزایش می‌دهد. چامسکی معتقد است که «نظام آمریکایی» با طرح مفاهیم در حال حاضر مد روزی از قبیل «تهدید بالقوه علیه امنیت ما» (در مورد عراق) یا «تجاوز به مداخله ما برای نجات مردم از تهدیدهای جدی داخلی» (تظیر هائیتی، به سویی می‌رود که برخی از ویژگی‌های حکومت‌های شکست‌خورده را پیدا می‌کند. وی البته می‌پذیرد که منتقدان این مفهوم را «به‌طور نوسیدگننده‌ای مهم» دانسته‌اند، با این حال، می‌کوشد تا برخی از مشخصه‌های اولیه حکومت‌های شکست‌خورده را برشمارد. از نظر چامسکی، یکی از این مشخصه‌ها ناتوانی یا

عدم تمایل به حفاظت از شهروندان در برابر خشونت و حتی شاید نابودی و از بین رفتن آنهاست. ویژگی دیگر، گرایش به فراتر دیدن خود؛ از دسترسی قوانین داخلی با بین‌المللی است و به این جهت داشتن آزادی انجام خشونت و تجاوز، وی متذکر می‌شود که اگر این نوع حکومت‌ها صورت‌های مردمسالار هم داشته باشند، به‌طور جدی از کمبودهای دموکراتیک رنج می‌برند، چراکه نهادهای رسمی مردمسالار خود را از زنج می‌برند، واقعی محروم می‌کنند. چامسکی نیمی از کتاب ایالات شکست‌خورده را به‌طور عمده به افزایش تهدید نابودی ناشی از قدرت آمریکا، نقض قوانین بین‌المللی و نیز نگرانی خاص شهروندان قدرت مسلط جهان، اختصاص می‌دهد و در نیمه دوم مشخصاً نهادهای دموکراتیک را از زبانی می‌کند و این موضوع را از این منظر که نهادهای دموکراتیک چگونه در فرهنگ نخبگان دریافت می‌شوند و چگونه در واقعیت به اجرا

درمی‌آیند و هر دو جنبه این موضوع در ترویج دموکراسی، در خارج از کشور و در داخل چگونه تأثیر می‌گذارند، مورد بررسی قرار می‌دهد. چامسکی در پیشگفتار کتاب می‌نویسد: از سخت‌ترین کارهایی که هر کس می‌تواند از عهده آن برآید و یکی از مهم‌ترین آنها، نگاه صادقانه در آینده است. اگر ما به خودمان اجازه انجام این کار را بدهیم، در یافتن مشخصه‌های حکومت‌های شکست‌خورده در کشور خود، به واقع دشواری اندکی خواهیم داشت. تشخیص این واقعیت، برای آنان که از کشورهای خود و نسل‌های آینده مراقبت می‌کنند، باید عمیقاً نگران‌کننده‌باشد.

این مطلب، بخش‌هایی از فصل نخست از کتاب چامسکی است که با روشنی اصول و معیارهای سیاست خارجی آمریکا را در مواجهه با مسائل و موضوعات جهان، فارغ از ماهیت و جهت‌گیری حزبی دولت حاکم بر این کشور توضیح می‌دهد.



ایالات شکست‌خورده

- واقعیتی صریح، وحشتناک و گریزناپذیر**

کرد، به یکباره درخواست کرد «همه آنچه را که در عبارت اهداف توسعه هزاره» پس از مذاکره‌های طولانی و به دقت برای مقابله با «فقر، تبعیض جنسی، گرسنگی، آموزش ابتدایی، مرگ و میر کودکان، سلامت مادران، محیط زیست و بیماری‌ها در نظر گرفته شده بود»، حذف شود. لفاظی همیشه نشاط‌آور است و به ما توصیه می‌شود صداقت کسانی را که لفاظی می‌کنند تحسین کنیم، حتی زمانی که آنها به شیوه‌ای عمل می‌کنند که نظر آلکسیس دو توکویل را تداعی می‌کند، آنجا که می‌گوید ایالاتمتحده قادر بود «به نابودی نژاد سرخپوستان بدون آنکه حتی یک اصل بزرگ اخلاقی در چشم جهانیان نقض شود».

دکترین‌های حاکم را اغلب «معیار دوگانه» می‌نامند؛ اصطلاحی که گمراه‌کننده است. دقیق تر است که آنها را به عنوان معیاری یگانه، روشن و بدون سوء تفاهم توصیف کنیم؛ معیاری که آدام اسمیت آن را «اصل سخیف بزرگان نوع بشر نامید… همه چیز برای خودمان و هیچ چیز برای دیگران.» چیزهای زیادی از آن زمان تاکنون تغییر کرده است، اما این اصل سخیف همچنان نشو و نما پیدا می‌کند. معیار یگانه چنان عمیقاً تثبیت شده که آن را فراتر از آگاهی قرار داده است. «تور» موضوع عهده روز را در نظر بگیرد، یک معیار یگانه سرراست وجود دارد: تور اثر علیه ما نهایت شرارت است، حال آنکه تور ما علیه آنها یا وجود ندارد یا اگر هم صورت می‌گیرد، کاملاً مناسب است. یک مسیحی خود را به رخ می‌کشد، این افراد احتمالاً تعریف

آدم ریاکار را حداقل در انجیل شنیده‌اند. مفسران تنها با تکیه بر لفاظی‌های عالی، ما را ناگزیر می‌کنند تا به «شفافیت اخلاقی» و «رامنگرایی» رهبری سیاسی که با صدقاتی حرف‌های و ماهرانه ابراز می‌شود، احترم بگذاریم. یکی از نمونه‌های بی‌شمار، ژوژهنگر معروف فیلیپ زلیکوف است که «مرکز جدید اصول اخلاقی» دولت بوش را از «خطابه دولتی» استنباط می‌کند و یک نمونه عینی دیگر: دادن پیشنهاد افزایش کمک‌های عمرانی است که قرار شد توسط سایر کشورهای ثروتمند، متناسب با حجم قدرت اقتصادی آنها تأمین شود. لفاظی در واقع موثر و جذاب است، «من با روح خودم این تعهد را می‌کنم»، جمله‌ای که رییس‌جمهور در مارس ۲۰۰۲ هنگام ایجاد شرکت چالش هزاره به منظور افزایش بودجه برای مبارزه با فقر در جهان در حال توسعه بیان کرد. در سال ۲۰۰۵، شرکت مذکور این عبارت را پس از اینکه دولت بوش میلیارد‌ها دلار بودجه پروژه را کاهش داد، از وبسایت شرکت پاک کرد. رییس شرکت پس از ناکامی در پیشبرد برنامه استعفا کرد، جفری ساچز اقتصاددان می‌نویسد، ۱۰ میلیارد لاری که در ابتدا وعده داده شد، «تقریباً هیچ چیز» پرداخت نشد. در همین حال، بوش درخواست توتی بلر نخست‌وزیر انگلیس را برای دوباربر آوردن کمک به آفریقا رد و ابراز تمایل کرد تا با پیوستن سایر کشورهای صنعتی از حجم بدهی غیرقابل پرداخت آفریقایی‌ها بکاهد. در نتیجه، در صورتی که کمک‌ها به طور نسبی کاهش می‌یافت. ساچز متذکر می‌شود «جهت‌گیری این مقدار کمک به معنای حکم مرگ برای بیش از ششش میلیون آفریقایی در طول یک سال بود که به عللی قابل پیگیری و قابل درمان، از دنیا می‌رفتند» وقتی جان بولتون، نماینده جدید بوش اندکی پیش از نشست سازمان ملل فعالیت خود را در آنجا آغاز

به عوامل مخفی خارجی می‌فرستاد که آنها نمی‌توانند روی حمایت بی‌بید و شرط از جانب حکومت ایالاتمتحده حساب کنند و این می‌توانست نشان دهد که سازمان سیا شرمسار افشای عمومی نقشی است که در عملیات پیشین داشته است. نیاز اولیه ذهنی جامعه محترم روشنفکران، ناتوانی در درک این موضوع است که در اینجا می‌تواند مشکلاتی جزئی باشد.

در همان زمانی که ونزوئلا برای درخواست خود فشار می‌آورد، اکثریت قاطع نمایندگان مجلس سنا و کنگره به لایحه ممنوعیت کمک‌های ایالاتمتحده به کورهایبه که از پذیرش درخواست استرداد مجرمان متناع می‌کردند، رای دادند. درخواست‌های ایالاتمتحده، این گونه است. امتناع پیوسته واشنگتن از احترام گذاشتن به درخواست کشورهای دیگر برای استرداد تروریست‌های خطرناک، بدون هیچ تفسیری تصویب شد، هر چند برخی نگرانی‌ها ابراز شد مبنی بر اینکه لایحه ممکن است به لحاظ نظری به ممنوعیت کمک به اسرائیل به دلیل امتناع از استرداد فرد متهمی بینجامد، که در پی یک بی‌حاشیای در سال ۱۹۹۷ به اسرائیل گریخت و از طریق پدرش ادعای تابعیت کرد.

حداقل به طور موقت، معضل پاسادا خوشبختانه توسط دادگاه که نپذیرفتن درخواست ونزوئلا را نقض معاهده استرداد مجرمان بین ایالاتمتحده و ونزوئلا از نظر استرداد، حل شد. یک روز بعد، رییس افسی‌آی، رابرت مولر، اروپا را برای تسریع در بررسی تقاضای ایالاتمتحده درباره استرداد مجرمان تحت فشار قرار داد. وی گفت: «ما همیشه به دنبال آن هستیم تا ببینیم چگونه می‌توانیم به فرایند استرداد مجرمین سرعت دهیم»، «ما فکر می‌کنیم که قربانیان تروریسم از این نظر که به خواهان‌ها ببینند عدالت به نحوی کارآمد و موثر انجام‌شده، مدیون هستیم.» اندکی بعدتر، در نشست کشورهای ایپرو-آمریکن، رهبران اسپانیا و کشورهای آمریکای لاتین از تلاش‌های ونزوئلا جهت استرداد پاسادا از ایالاتمتحده و به دلیل محاکمه وی به اتهام بمب‌گذاری در هوایپمای کوبانا حمایت کردند، اما پس از آنکه سفارت ایالاتمتحده به این اقدام اعتراض کرد، عقب‌نشینی کردند. واشنگتن درخواست‌های استرداد تروریست‌ها را نه فقط رد، بلکه عموماً نادیده می‌گیرد. بوش اول، اورلاندو باش، تروریست بدنام بین‌المللی و همکار پاسادا را باوجود اعتراض وزارت دادگستری که خواستار اخراج وی به عنوان تهدیدی برای امنیت ملی بود، عفو کرد. باش در حالی که شاید به پاسادا پیوسته باشد، با خیال راحت در ایالاتمتحده، جایی که همچنان به عنوان پایگاهی برای تروریسم بین‌المللی عمل می‌کند، سکونت دارد. هیچ‌کس آنقدر احمق نیست که همراه با دکترین بوش دوم، زمانی که گفت «کسانی که به تروریست‌ها پناه می‌دهند به اندازه خود تروریست‌ها مقصرند»، اظهار کند ایالاتمتحده در معرض بمباران و تهاجم است. بوش این را زمانی اعلام کرد که دولت در افغانستان در مورد ارائه شواهد به مردم مورد پرسش قرار گرفت و ایالاتمتحده (بدون زمینه‌های معتبر، چنانچه رابرت مولر بعدتر تأیید کرد) اتهام تروریسم را مطرح کرد. دکترین بوش «در حال حاضر به قانون بافعل روابط بین‌الملل بدل شده است»، این را الیسون گراهام کارشناس روابط بین‌الملل هاروارد می‌نویسد و ادامه می‌دهد: این دکترین «حق حاکمیت

ملی کشورهایی را که پناهگاه به تروریست‌ها می‌دهند، نقض می‌کند.» (و البته، به لطف معافیت‌های ارایه‌شده به واسطه معیار یگانه، صرفاً برخی کشورها این‌گونه‌اند. معیار یگانه به حوزه تسلیحات و سایر ابزار تخریب نیز گسترش می‌یابد. هر هیئت‌های نظامی ایالاتمتحده تقریباً برابر مجموع بقیه جهان است. همچنین، فروش اسلحه توسط ۳۸ شرکت آمریکای شمالی (یکی از آنها در کانادا تأسیس شده) صورت می‌گیرد، که حجم آن بیش از ۶۰درصد کل جهان برآورد می‌شود. علاوه بر این، کاربرد ابزار تخریب برای قدرت مسلط جهان، محدودیت اندکی دارد. در بیسان اینکه عده‌ای تمایل دارند آنچه را از پیش می‌دانستند، در عمل ببینند، ریون پداتزور تحلیلگر نظامی برجسته اسرائیلی می‌نویسد که «در عصر تنها ابرقدرت ظالم، که رهبری آن در نظر دارد تا جهان را طبق دیدگاه قدرت‌طلبانه خود شکل دهد، سلاح‌های هسته‌ای به ابزار جذابی برای راندانزای جنگ، حتی علیه دشمنانی که سلاح هسته‌ای ندارند، بدل شده‌اند».

وقتی سوال شد چرا «ایالاتمتحده باید هزینه زیادی صرف تسلیحات کند اما چین از این امر خودداری می‌کند؟» ماکس بوت، یک عضو ارشد در شورای روابط خارجی آمریکا، پاسخ سادای ارایه داد «ما امنیت جهان را تضمین می‌کنیم، از متحدان مان حفاظت می‌کنیم، خطوط دریایی حیاتی را باز نگه می‌داریم و جنگ علیه تروریسم را رهبری می‌کنیم»، در حالی که چین دیگران را تهدید می‌کند و «می‌تواند یک مسابقه تسلیحاتی را شعله‌ور کند»، اقداماتی که برای ایالاتمتحده غیرقابل تصور است. بدون تردید هیچ‌کس به جز یک نظریه‌پرداز دیوانه توطئه، نمی‌تواند متذکر شود که نظارت بر خطوط دریایی توسط ایالاتمتحده در جهت اهداف سیاست خارجی آمریکاست، به سختی می‌توان پذیرفت که به دلیل منافع همگان، یا بسیاری از نقاط جهان، واشنگتن (به ویژه از شروع دوره ریاست‌جمهوری بوش دوم) نقش مهمی در برابر تهدید علیه امنیت جهان ایفا می‌کند. نظرسنجی‌های جهانی اخیر نشان می‌دهد که فرانسه «در کنار اروپا به‌طور کلی و چین، نقش مثبت گسترده‌ای دارد»، در حالی که ایالاتمتحده و روسیه، کشورهایی هستند که از نفوذ منفی وسیعی برخوردارند.» اما اینجا نیز تبیین ساداه‌ای وجود دارد. نظرسنجی دقیقاً نشان می‌دهد که جهان در اشتباه است. ساده است که درک کنیم چرا، همان طور که بوت در جای دیگری توضیح می‌دهد، «رویا غالباً دچار زیاده‌خواهی است» و «روپایی‌های بدگمان» نمی‌توانند «سرشت آرم‌بازنگرانه‌ای که به سیاست خارجی ایالاتمتحده را پیش می‌برد، درک کنند. «پس از ۲۰۰ سال، اروپا هنوز درنیافته است که چه چیز، آمریکا را شاخص می‌سازد.» دیگران هم این ناتوانی ذهنی را دارند، به خصوص آنها که نزدیک‌ترند؛ کسانی که تجربه قابل توجهی دارند و بنابراین مشخصاً غم‌ناک شده‌اند. در بین کشورهای که در آنها نظرسنجی شده، مرکزیک در بین کسانی است که منفی‌ترین نگاه را درباره نقش آمریکا در جهان دارند.

آنچه از جریان و نتایج بررسی پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در ماه می سال ۲۰۰۵، به ما باز خواهد گشت، سنگینی مسئولیت ما را نشان می‌دهد تا بر وجود تهدیدهای جدی برای گونه‌های در معرض خطر، بافشاری و فعالیت خود را افزایش دهیم. نگرانی عمده شرکت‌کنندگان در کنفرانس NPT، قصد واشنگتن برای «برداشتن ترمز هسته‌ای» بود، که به موجب آن، «برداشتن گامی بزرگ– و خطرناک– می‌بود که منجر به تغییر بمب هسته‌ای به سلاحی مشروع برای به راه انداختن جنگ می‌شد.» پیامدهای بالقوه این امر نمی‌توانست صریح‌تر از این باشد.

تاریخ

آیا به نژاد بشر پایان می‌دهیم یا باید به دنبال نفی جنگ باشیم؟

جنگ و صلح

مداخله آمریکا در امور داخلی نیکاراگوئه در دهه ۱۹۸۰

محمود فاضلی

■ انقلابی که در ژوئیه ۱۹۷۹ میلادی در نیکاراگوئه رخ داد و تحولات انقلاب ناشی از آن، نتیجه مستقیم سال‌ها مبارزه مردم این کشور برای راهی از بیوغ سلطه خارجی و تلاش برای کسب حاکمیت بر سرنوشت خودشان بود همان‌طور که رهبران نیکاراگوئه بارها در سخنرانی‌های خود تأکید کرده‌اند این کشور نیز همانند دیگر کشورهای آمریکای مرکزی و جنوبی طی دهه سال چیزی بیش از حیاط خلوت امپریالیسم آمریکا نبود. طی تمامی دوران سه ربع قرن، مبارزات مردم نیکاراگوئه حول پایان دادن به سلطه مالی- سیاسی آمریکا و شرکت‌های سیاست ملیتی آن و تلاش قهرمانانه برای بازیافتن عزت نفس و شرف ملی متمرکز شده است. بیش از چهار دهه سلطه خاندان سوموزا در نیکاراگوئه دستاوردی جز فقر و ویرانی نداشت. نتیجه حاکمیت آنها فقر، گرسنگی، مرگ و میر کودکان، چهل و بی-سوادی، فقدان زمین برای اکثریت کشاورزان کشور و عدم وجود ابتدایی‌ترین آزادی‌های دموکراتیک در سراسر کشور بود. روش حکومتی سوموزا ساده و کارآمد بود. جلب همکاری مخالفان مهم و قدرتمند و آرام کردن آنان و توسعه روابط با آمریکا اصلی‌ترین اهداف و برنامه‌های وی بود. در طول حاکمیت سوموزا نیمی از زمین‌ها به کمتر از دو درصد زمینداران که اکثر از خاندان سوموزا بودند تعلق داشت. در شرایطی که این وضعیت وحشتناک و تحمل‌ناپذیر بر این کشور حکمفرما بود، نیکاراگوئه سوموزا، به پایگاه عملیات ضدانقلابی آمریکا علیه مبارزات آزادی‌بخش منطقه مدبل شده بود. هم مداخله نظامی سیا در گواتمالا در سال ۱۹۵۴ و هم تهاجم نظامی آمریکایی‌ها به کوبا در سال ۱۹۶۱ از خاک نیکاراگوئه هدایت شد. اعتراضات مردم نیکاراگوئه وسیع‌تر می‌شد و مبارزات رژیم و حامیان آمریکایی آن شدت بیشتری به خود می‌گرفت. جبهه آزادیبخش ساندینست از درون این مبارزات حق‌طلبانه ساندینو و انقلاب کوبا متولد شد. در سال ۱۹۷۰ مبارزات مردمی رو به افزایش نهاد. جبهه ساندینست که با یک نیروی نظامی کوچک دست به کار شده بود به تدریج به یک نیروی زندگی تبدیل می‌شد که می‌رفت تا در میان مردم رشد کند. ساندینست‌ها نیز هم مبارزه مخفی می‌کردند و هم در صورت امکان مبارزه علنی، هم در کوهستان‌ها می‌جنگیدند و هم در شهرها و هم در کارخانه‌ها. حملات گسترده چریک‌ها به چند استان آغاز شد. آمریکا با عجله و به منظور حفظ قدرت سوموزا و حذف ساندینست‌ها خواستار مین‌جیگری میان حکومت و مخالفان شد که البته مورد موافقت مردم و انقلابیون نبود. تور پدرو چامورو سردبیر محبوب روزنامه لاپریزا در سال ۱۹۷۸ روند مبارزات مردمی را شدت بخشید. مبارزات که البته هزینه‌هایی همچون دستگیری، شکنجه و کشته شدن بسیاری از مبارزان را در پی داشت، با وجود تمامی این فشارها جبهه آزادیبخش ملی ساندینست زنده ماند. این جبهه احترام، اعتماد و اطمینان تقریباً کل ملت را به خود جلب کرد و نماینده قانونی مردم شد. ورود نیروهای نظامی ساندینست‌ها به پایتخت زمانی صورت گرفت که دو روز قبل از آن خانواده دیکتاتور سوموزا پس از ۴۵ سال دیکتاتوری بر کشور به سوی آمریکا فرار کرده بود. این دومین بار بود که پس از انقلاب کوبا در قاره آمریکا یک گروه چپ‌گرا قدرت را در اختیار می‌گرفت. پس از پیروزی، ساندینست‌ها برنامه خود را برای بازسازی کشور به اجرا گذاشتند. اجرای این برنامه حمایت اقشار وسیع‌تری از جامعه را به سمت خود جلب کرد. حکومت انقلابی با مجموعه اقدامات خود و ملی کردن بسیاری از امور عملاً به مقابله با سرمایه‌داری برخواست که از طریق تسویه سرمایه شرکت‌هایشان از طریق کاهش تولید تلاش داشتند به انقلاب ضربه بزنند. اساسی‌ترین دستاورد انقلاب نیکاراگوئه در زمینه توانایی آن در دفاع از خود در برابر تهدیدات و حملات آمریکایی‌ها بود. در شرایطی که آمریکایی‌ها رسماً خواستار سرنگونی ساندینست‌ها بودند، ساندینست‌ها با تشکیل ارتش و گروه‌های مردمی در مقابل تهاجم نیروهای مزدور داخلی به مردم، مزارع و روستاها ایستادند. آمریکا همچنین تحریم تجاری وسیعی را علیه نیکاراگوئه تحمیل کرد. چریک‌های ارتشگری کنتر با پشتیبانی مالی آمریکا از پایگاه‌هایی در خاک هندوراس با ساندینست‌ها درگیر شدند. سولوان نیکاراگوئه بارها شکایت رسمی خود از آمریکا (اد درمجاغ بین‌المللی مطرح کردند. ۹ آوریل ۱۹۸۴ نیکاراگوئه طی نامه‌ای رسمی شکایت خود را تقدیم دادگاه لاهه کرد. در این نامه آمده است که «امریکا با توسل به تخریب و تشویق و تسلیح، تجعیز، تأمین مخارج و اداره عملیات نظامی و شبه‌نظامی داخلی علیه این کشور، تعهدات بین‌المللی را نقض کرد و از مقررات حقوق بین‌الملل عمومی و حقوقی عرفی تخلف کرده است. دولت آمریکا حاکمیت نیکاراگوئه را با حملات نظامی خود از طریق زمین و هوا و در یانین با تجاوز به فضای دریایی و هوایی نقض کرده است و در ارعاب و تهدید حکومت نیکاراگوئه کوشیده است. آمریکا همچنین در امور داخلی نیکاراگوئه مداخله کرده و اصل کشتیرانی آزاد و تجارت را نقض و شهروندان نیکاراگوئه را کشته، مجروح یا بازداشت کرده است. نتیجه این هجوم کشته شدن ۱۴۰ نفر، سه‌هزار مجروح و ۱۱۳ هزار مایجر و آواره بود.» دادگاه بین‌المللی دادگستری در سال ۱۹۸۶ با صدور حکم اعلام کرد دولت ریگان، رئیس‌جمهوری وقت آمریکا به دلیل جنگ‌افروزی در نیکاراگوئه، قوانین بین‌المللی را نقض کرده است. اگرچه دادگاه در این حکم مبلغی را برای پرداخت غرامت از سوی آمریکا تعیین نکرد، اما پرداخت غرامتی را به دلیل اشتباهات آمریکا خواستار شد. نیکاراگوئه پیشتتر پرداخت ۱۷ میلیارد دلار غرامت را از سوی آمریکا خواستار شد. دولت اورنگا رئیس‌جمهوری نیکاراگوئه چندی پیش در سخنانی در مراسم سالروز انقلاب ساندینست‌ها خواستار آن شد تا موضوع درخواست میلیون‌ها دالر غرامت از آمریکا به دلیل سیاست‌های مداخله‌جویانه این کشور در نیکاراگوئه در دهه ۱۹۸۰ به هم‌مرسی گذاشته شود. به گفته وی این مردم نیکاراگوئه هستند که باید درباره دریافت غرامت از سوی آمریکا تصمیم‌گیری کنند.